

افعال اختیاریه و غیراختیاریه؛ جبر و تفویض

...تأثیری ولو درصدی در افعال اختیاریه ندارد. بحث در افعال اختیاریه است. بحثی ندارد که افعال غیر اختیاریه که به اراده الهی است، چه تکوین اول و چه تکوین‌های بعدی. بحث در افعال اختیاریه است، اعم از حیوان و انسان و جن و ملائکه و غیرهم، از مکلفین بر حسب درجات گوناگون تکلیف. آیا تمام افعال اختیاریه بقول مطلق با درجات گوناگون اختیار و تکلیف که در جهان وجود است، تماماً و صددرصد به اراده الهیه است که جبر مطلق است؟ یا صددرصد به اراده فاعلان و اختیارکنندگان است که تفویض مطلق است، یا درصدی به اراده حق است در چه بعدی که عرض می‌کنیم و درصدی هم به اراده فاعل مختار است که این بین جبر و اختیار است و بر حسب روایات متضافره از رسول الله (ص) و ائمه معصومین (ع) بکلمه واحده «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»^۱ «لَا جَبْرَ» یعنی جبر صددرصد که نسبت به حق است که خداوند فقط فاعل جابر باشد، هک هیچ فاعلی اختیار، ولو درصدی نداشته باشد. «وَلَا تَفْوِیضَ» این است که خداوند کل افعال را با کل اراده‌ها، با کل مقدمات و مؤخرات به فاعلین مفوض کرده باشد که خدا کنار نشسته و کاری ندارد. این هم نیست.

«بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» نه جبر صددرصد، نه تفویض صددرصد، بلکه قسمتی جبر، قسمتی تفویض. یعنی افعال اختیاریه‌ای که از مکلفان و مختاران انجام می‌گردد،

۱. التوحید (للسدوق)، ص ۲۰۶.

بخشی در اختیار آن‌ها است تا آن‌جا که امکان دارد. وقتی که اختیار خود را در بُعد افعال خیر یا افعال شر انجام دادند، در آخرین مرحله اراده حق است که این فعل مورد اختیار را تحقق می‌بخشد، نه از اول تا آخر. البته این را بحث می‌کنیم. جزء اخیر علت تامه است که اگر خداوند اراده تحقق خیر را از کسی که مقدمات خیر را تا آن‌جا که می‌توانسته، انجام بدهد، اگر خداوند اراده اخیر نکند، این خیر انجام نمی‌شود و همچنین در باب شر، اگر مقدمات شر را در آن درصدی که شریر اختیار دارد، انجام داد، ولیکن خداوند اذن تکوینی در حصول شر از باب جزء اخیر علت تامه انجام نداد، این شر حاصل نمی‌شود. گرچه بین خیر و شر از نظر اراده الهیه فرق‌ها است، این بحث بعدی است. اما فعلاً بحث اول را می‌کنیم که «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» این از لحاظ کلمه واحد در روایات رسول الله و ائمه معصومین (ع) و البته روایات دیگری هم بر محور این آیه و دبر محور این روایت و در حاشیه این روایت است که همین مطلب را توضیح می‌دهیم.

یادم است مرحوم آقای بروجردی (رض) در کتابخانه مدرسه فیضیه که بحث می‌کردند، خارج کفایه با هم می‌رفتیم، به این جمله مرحوم آخوند خراسانی رسیدند که قلم این‌جا رسید و سر بشکست. در باب جبر و اختیار. ایشان فرمودند: ولی سر قلم ما نشکست، آخوند فلسفه نخوانده بوده، متوجه نبوده، سر قلم ما نشکست. آخوند گیر کرده است که عجب، این را چه کار کنیم. ولی ما گیر نمی‌کنیم، ما بیش از مرحوم آقای بروجردی عرض می‌کنیم، می‌گوییم این فلسفه‌ای که آخوند نداشته و شما داشتید، ما آن فلسفه شما را هم قبول نداریم. بلکه فلسفه الهیه است و بر محور کتاب در اصل و سنت در فرع، این مطلب بسیار حل است که بحث ما در این چند روز همین خواهد بود.

این از نظر احتمالاتی است که عرض کردیم، برمی‌گردیم. احدیت افعالیه که از آن به توحید افعالی تعبیر می‌شود، این دارای چند بخش است: یک بخش، افعال عادی است. افعال عادی‌ای که مردم با اختیار انجام می‌دهند، چه خیر باشد و چه شر باشد، خیر واجب یا راجح، شر حرام یا مرجوح یا عمل مباح. این افعال دارای ابعادی است. یک بُعد افعال معمولیه انسان‌ها است که عنوان فعل عادی دارد، این یک بخش است. در کل افعال خیر و شر یا بینهما که انسان‌ها یا جن یا هر مکلف مختاری انجام می‌دهد، خداوند دخالت تکوینی دارد. این «أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» است، این یک مورد.

دوم، افعالی که عنوان خوارق عادات است و آیات ربانیه است که بر ربوبیت رب دلالت می‌کند یا دلالت می‌کند بر اینکه آن کسی که فعل با گفتن او یا با اشاره او یا با عملی از او انجام می‌شود، اما خارق‌العاده است، این اختصاصی است. اگر تمام عالم اشاره به قمر کنند و هرچه وسیله دارند، به قمر متوجه کنند، قمر منشق نمی‌شود. اما رسول الله (ص) به اذن الهی اشاره کرد: «اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ»^۱ در اینجا هم فعل، فعل الهی است و فعل، فعل پیغمبر است. مگر فعل پیغمبر فقط در اشاره است؟ نه اینکه پیغمبر کارهایی از نظر علمی و عملی انجام داده است که دخالت در شقّ القمر دارد.

- یعنی قوت نفسانی پیامبر تأثیر ندارد؟

- آن هم نه. اصلاً کل معجزات این‌طور است، کل معجزات فعل الهی است. اصلاً اگر چنانچه اراده بشر دخالت داشته باشد، این آیت نخواهد بود.

- این فعل الهی است، منتها از طریق آن قوت نفسانی که...

- قوت نیست، فقط اشاره است. بله، عصمت است. چون دارای مقام عصمت است، آن هم عصمت علیا، خداوند این اجازه را به او می‌دهد و این لطف را می‌کند که اگر شما اشاره کردی، من قمر را منشق می‌کنم. اما اشاره کردن فقط اشاره است. قوت و قدرت و این‌ها نیست. البته زمینه، زمینه عصمت است. این یک بحث مفصلی است، احدیت در معجزات مستقل است. این بخش اول.

بخش دوم در احدیت افعالی حق سبحانه و تعالی این است، ولی این احدیت با احدیت قبلی تفاوت دارد. در احدیت قبلی، اختیاری از ما است و اختیاری از حق. در احدیت دوم که معجزات است از ما هیچ اختیاری نیست، فقط اشاره است. یا فرض کنید اراده، اراده موسی بن جعفر (ع) که شیر پرده، شیر شد و آن شخص را درید، صرف الاراده است. دیگران میلیون برابر اراده موسی بن جعفر را در قدرت اراده، اراده بکنند، این شیر پرده مگس هم نمی‌شود، محو هم نمی‌شود. اما چون بنا است در این‌جا مقام ولایت و عصمت امام (ع) در مقابل منکرین فی الدین ظاهر گردد، با اشاره آن حضرت، اراده آن حضرت، خداوند صددرصد خلاق است که اراده می‌کند و این صورت شیر تبدیل به خود شیر می‌شود. البته این بحث جدایی است، این مورد دوم.

۱. قمر، آیه ۱.

اما مورد سوم مربوط به کارهای ما نیست. مورد سوم، کارهایی که خود خدا انجام می‌دهد، ما نه عملی داریم و نه اشاره‌ای داریم. ما را ایجاد کرد. درخت رشد می‌کند. ما چه کار کردیم؟ ما برای رشد درخت کاری نکردیم، فقط دانه آن را زیر زمین گذاشتیم. خورشید خلق شد. خورشید حرکت می‌کند و غیره. افعالی که صددرصد اراده الهیه است، ما چه کاری بکنیم، چه نکنیم، با تفاوت باشیم و بی تفاوت باشیم، افعال، افعال ما نیست تا اینکه در این بحث شود که خداوند اراده دارد، ما هم اراده داریم. پس در افعالی که مختارین اختیار دارند و اراده دارند، دو بخش است: یک بخش است که مرحله بعدی بحث است که بعداً بحث می‌کنیم که توحید در تکوین بود و یک بخش مربوط است به کل افعال خلایق. خداوند در کل افعال خلایق دخالت دارد. خداوند بیکار نیست. شمر که امام حسین را می‌کشد، خداوند در کشته شدن امام حسین بیکار نیست. البته گفتن این‌ها سخت است، اما بعد بحث می‌کنیم. کسی که کار خیر می‌کند، خداوند در تحقق این کار خیر بیکار نیست، یا سلب دارد یا ایجاب دارد. ایجاب خیر دارد، ایجاب شر دارد. سلب خیر دارد، سلب شر دارد.

مثلاً سلب خیر، کافری که مدتی در کفر و عناد و تکذیب گذرانده است و با عقل و فطرت و هوش و آنچه خداوند به او داده است، از این‌ها سوء استفاده کرده و ایمان نیاورده است، به جایی می‌رسد که خداوند این قدرت را از او می‌گیرد که نتواند ایمان بیاورد. «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»^۱ اراده دارد که ایمان بیاورد، نمی‌تواند. «جَزَاءً وَفَاءً»^۲ این سلب است. اراده سلب ایمان است. گاهی اوقات اراده ایجاب ایمان است، این انسان کارهایی کرده است، ولی صددرصد نیست، ولی در راه ایمان است، خداوند اراده ایجاب ایمان می‌کند.

پس در کل افعال و تروک اختیاریه، چه خیر باشد و چه شر باشد، خداوند دخالت دارد. نه اینکه شریک است. ما یک شریک داریم، یک مرتبه سنگی را من و شما هر دو بلند می‌کنیم، یک مرتبه خیر، یک نفر بلند می‌کند، دیگری نگه می‌دارد، البته مثال است. خداوند که در افعال خیر و شر ما دخالت دارد، نه این است که ما مقدماتی انجام می‌دهیم، در این مقدمات نصف خدا و نصف ما هستیم، درصدی او، درصدی

۱. صف، آیه ۵.

۲. نبأ، آیه ۲۶.

ما. این مقدمات است، خداوند اختیار داده است، خود اختیار اضطراری است. اختیار خداوند اضطراری نیست، ما اختیار اضطراری داریم. ما نمی‌توانیم اختیار نداشته باشیم، اختیار ما اضطراری است، ولی ضرر ندارد. اضطراری بودن اختیار، اختیاری بودن فعل [...] به اختیار است که از بین نمی‌برد. مانند وجود ما که اضطراری است. مگر وجود ما اضطراری نیست؟ درست. اختیار داریم یا خیر؟ بله. موجود هستیم یا نه؟ موجود بودن ما، به یک معنا در اختیار ما است که خود را اعدام نکنیم. اما در اصل اینکه موجود شدیم، اختیار ما است؟ خیر. ولادت در اختیار ما و شخصی که متولد است، نیست.

فعلاً محور بحث ما عبارت از این است که در کل افعال اختیاریه مختاران و مکلفان... البته مکلفانی که تکلیف‌شان حیوانی است، بحث نمی‌کنیم. مختاران و مکلفانی که ارسال رسل و بعث کتب و تشریح شرایع برای آنها است، انسان و جن و غیره که فعلاً در انسان بحث می‌کنیم. خداوند در آن فعل و ترک اراده دارد، اگر انسان برای ترک چیزی جدیت کند، در ترک شدن آن خداوند دخالت دارد. جدیت کند... چه ترک خیر باشد، چه شر باشد. جدیت کند در فعل چیزی، چه این فعل خیر باشد و چه شر باشد، خداوند در آن اراده دارد، منتها اراده‌ای که انسان را مجبور نمی‌کند. معنی «أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» چیست؟ یعنی نه فعلش صددرصد به اختیار من است و نه صددرصد ترکش به اختیار من است. منتها اگر این فعل خیر یا شر...

- در واقع صددرصد به اختیار من است، منتها خداوند تفویض می‌کند.
- خیر. نمی‌تواند صددرصد باشد. چون اگر صددرصد به اختیار من باشد، این خود تفویض است. اختیار صددرصد همین است. اگر من صددرصد اختیار دارم و هیچ درصدی خداوند دخالت ندارد، همه به اختیار من است، اراده خدا به اختیار من نیست.

- [سؤال]

- می‌گوییم تفویض نیست، یعنی صددرصد به اختیار من نیست. جبر نیست، یعنی صددرصد اراده خداوند نیست. درصدی خدا است و درصدی من هستیم.

- [سؤال]

- در یک فعل داریم عرض می‌کنیم. اینکه من برداشتم، یک فعل است یا خیر؟
- بله.

- در این یک فعل، نه صددرصد جبر است، نه صددرصد تفویض است. نه این است که صددرصد من عملی داشتم که خداوند کاری نداشته است، نه صددرصد خدا اراده کند، من کاری نداشته‌ام. خیر، قضیه هردوانه است، وقتی هردوانه است، چه می‌شود؟ وقتی هردوانه است، فعل هم اختیاری خدا است، هم اختیاری ما. ما اختیاری خودمان را بحث می‌کنیم.

اگر شما در یک فعلی که صد مقدمه دارد و نتیجه صد و یکم ذی‌المقدمه است، اگر من یک درصد اختیار دارم، ۹۹ درصد دیگران من را مجبور می‌کنند، فعل اختیاری است یا خیر؟ بله. منتها اختیاری ضعیف است. یعنی اگر من یک درصد را انجام ندادم، ۹۹ درصد انجام شد، فعل انجام می‌شود؟ خیر. منتها درصدها فرق می‌کند. اگر درصد مقدمات خیر برای عمل خیر برای من زیاد باشد، ثواب آن زیاد است، زیادتر باشد، ثواب هم زیادتر می‌شود. اگر درصد کم باشد، کمتر باشد، ثواب آن کمتر است. چون «وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»^۱ مثال می‌زنیم، اگر سعی من ۹۹ درصد است، یک درصد اراده الهی است، ثواب بسیار دارد. رنج و محنت و گرسنگی و آوارگی و غیره، تا آن جایی که قدرت انسان است و آن انسان اکملی که رسول‌الله (ص) است، حساب کنیم، در اینجا این خیلی خیر است. پس فعل شر و خیر چنین است. فعل خیر و شر به اختیار ما است، منتها اختیار مراتب دارد. درصد، سلب آن صددرصد نیست و ایجاب آن صددرصد نیست. درصدی حق سبحانه و تعالی اراده دارد. همین اراده دو نوع است: یک مرتبه مقدماتی است که خود من انجام می‌دهم، درصد است و مقدمه دیگری را خداوند اراده می‌کند، بعد مشیة المختار، من که همه کارهای خود را انجام دادم، دیگر هیچ چیز نمانده مگر انجام، این جا خدا اذن می‌دهد و انجام می‌دهم.

- اینکه من همه کارهای خود را خودم انجام می‌دهم [...]

- اختیاری است، فقط اختیاری است.

- یعنی خود من اختیاری ندارم؟

- چرا. هم در اصل فعل و هم در مقدمات. هم در اصل... اصل صدور فعل با مقدماتی که بین من و حق است. یکی از مقدمات این است، باز این هم اختیاری است، نتیجه اختیاری است، مقدمه اختیاری است. منتها در خیر، اختیار حق بیشتر

۱. نجم، آیه ۳۹.

است و در شر، اختیار ما بیشتر است. همه آن‌ها اختیاری است و تسلسل هم لازم نمی‌آید، دور هم لازم نمی‌آید.

خداوند در تمام این افعال به من اراده داده است که درصدی انجام بدهم، منتها این اراده درصد، هم در مجموع درصدها و هم در کل فرد فرد درصدها، من اختیاراً ما دارم، بی‌اختیار نیستم. حتی اگر در بعضی از مقدمات من مختار نباشم، فرض کنید در این صد مقدمه، در ده مقدمه من هیچ اختیاری نداشته باشم، باز هم فعل اختیاری است. اگر من در تمام مقدمات دخالت دارم، خدا هم اراده دارد، باز هم اختیاری است. اگر در بیشتر مقدمات، در ۹۸ درصد مقدمات فقط خدا انجام می‌دهد، یا خدا انجام می‌دهد و خلق بدون اختیار من انجام می‌دهد، اما در یکی از آن‌ها من اختیار دارم، به همان معنا، یکی را که من اختیار دارم، آن یکی آخر. ولی در یکی آخر اختیاراً ما است، اختیار صددرصد نیست که تفویض بشود. پس، نه جبر است در مقدمه و ذی‌المقدمه و نه تفویض است در مقدمه و ذی‌المقدمه، بلکه در مقدمات و ذی‌المقدمات بین الامرین است. شرکت هم در کار نیست، بین الامرین است. یعنی اگر چنانچه شرّیر می‌خواهد فعل شری را انجام دهد، مقدمات شر را هم با اختیار انجام داده است، کسی کمک کرده یا نکرده است، کاری نداریم. ولی اختیاراً ما در عمل شر داشته و تا آن‌جا که در قدرت و استطاعت او بوده، انجام داده است. شمشیر هم گذاشته، دارد گردن امام حسین را از پشت می‌برد، اگر اراده خدا نباشد، می‌برد؟ «یا نَارُ کُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰی اِبْرَاهِيْمَ»^۱ «یا نَارُ کُونِي» را به ما گفتند و الا مطلب از این عمیق‌تر است. امر نمی‌خواهد. خدا باید اراده کند تا نار بسوزاند، نار که اختیار صددرصد ندارد. انسان‌ها هم اختیار صددرصد ندارند، چه برسد به نار. «یا نَارُ کُونِي» اگر «سَلَامًا» نبود، ابراهیم یخ می‌زد، در روایت دارد که ابراهیم یخ می‌زد. «یا نَارُ کُونِي بَرْدًا» نار است، صورت نار است، وضع نار است. ولی این نار علت تامه احراق نیست، شمشیر زدن علت تامه کشتن نیست. اگر در بُرندگی شمشیر اراده الهی بالفعل حاصل نگردد که تکوین اخیره است، این برندگی حاصل نمی‌شود. منتها در این‌جا سؤال پیش می‌آید، توجه کنید. چون این بحث بسیار عمیقی است، باید مدام بالا و پایین کنیم. این سؤال پیش می‌آید، این شمر که دارد می‌کُشد، چرا خدا اراده

۱. انبیاء، آیه ۶۹.

کرد که بکشد؟ این بد نیست؟ می‌گوییم: خیر. اگر خدا اراده نکند بد است. چون عالم، عالم تکلیف است. عالم تکلیف است و در صورتی انسان می‌تواند مکلف...

- [سؤال]

- بله. تشریحی که نیست، معلوم است. در تکوین بحث است. چرا خداوند اراده تکوین قتل امام حسین را کرد؟ این دو بخش است: یک بخش اختیار شمر است که صددرصد آنچه می‌توانست انجام داد. ولی اگر اراده و اذن الهی در انتقال حاصل نگردد، این قتل حاصل نمی‌شود. از دو حال خارج نیست: یا خداوند این اراده را نکند، پس شمر با دیگران فرق ندارد، شمر کاری انجام نداده است. پس عالم امتحان و عالم اختیار و این‌ها حرف‌ها دروغ است. پس اگر بخواهد اختیار خیر و شر ما تحقق پیدا کند، تحقق اختیار خیر ما در عمل خیر و تحقق اختیار ما در عمل شر این است که خداوند اذن مآیی در مرحله اخیر بدهد، در کدام مرحله؟ در آن مرحله‌ای که من تمام اختیارات را انجام دادم، هیچ چیز مگر اراده الهی نمانده است، اراده کند فعل انجام شود. در شر، من تمام اختیارات خود را انجام دادم، آنچه می‌توانم، اگر خدا اراده شر نکند، شر انجام نمی‌شود. اصلاً مخ اختیار و تکلیف و جزاء خیر و شر بر اعمال خیر و شر، فقط همین است. پس این کار خدا خیر است، این اراده شر از خداوند خیر است، نه در بُعد ایجاد شر بما هو شر، بلکه در بُعد تحقق اختیار. در باب خیر این مطلب بالاتر است. البته این یک شمه‌ای است از...

- [...] انسان در مقدمات مختار است، وقتی مقدمات را انجام داد، بالمثال دیگر دست خودش نیست. مثل کسی که بالای پشت‌بام می‌رود، از پله‌ها بالا می‌رود، می‌رود لبه پشت‌بام، تا این‌جا اختیاری بوده است، وقتی خود را به پایین پرتاب می‌کند، دیگر دست خود او نیست. جاذبه او را به زمین می‌کشد، وقتی به زمین خورد، جمجمه و استخوان و دست و پای او می‌شکند.

- جواب این است که «لَا جَبْرَ» سلب استقرائی است، در همه چیز.

- اگر من بر بدن یک شخصی چاقو می‌گذارم و می‌برم، اگر این چاقو گذاشتن من گناه است، به این خاطر که قبلاً علم دارم که اگر این چاقو را بگذارم، می‌برد. - می‌فهمم. اما ممکن است همین چاقو نبرد، کما اینکه ابراهیم همین چاقو را گذاشت و نبرد.

- نه آن امکان در دلیل نمی‌آید، اگر این امکان عقلانی باشد، من این امکان را

دارم...

- خلاصه ما در عالم هیچ صددرصدی نداریم. نمونه‌های آن هم همین‌ها است.

- اگر معجزه باشد و الا من می‌دانم...

- خیر. غیر معجزه. از طبقه ششم پارک شهر، یک زن آبستن به پایین افتاد، بچه او متولد شد و سالم بود.

- این درصد کمی است.

- معنی می‌کنیم. می‌دانم، این معجزه نیست. کم باشد. یکی باشد، کافی است.

- می‌توانم احتجاج کنم که: خدایا من این احتمال را می‌دادم که چاقو را روی این شخص بکشم و این شخص نمیرد، این عقلایی نیست.

- خیر، این‌طور نیست. برای اینکه معمولاً چاقو زدن، بریدن است. اما اینکه خداوند نخواهد که ببرد، این یک استثناء است که محتاج به علم است. علمی در کار نیست.

- چون علم دارم، گناه است و آلا اگر علم نداشتم که گناه نبود.

- علم داری و عمل را انجام می‌دهی. دنباله آن بحث می‌کنیم.

این شمه‌ای از نظر عقلی. از نظر آیات، ما هشت بخش آیات داریم. تا آن جایی که بنده مطالعه کردم، آقایان هم به قرآن زیاد مراجعه بکنید، اگر المعجم المفهرس دارید، حتماً مراجعه کنید، شاید چیزهای اضافه‌ای پیدا کنید. ما هشت بخش آیات داریم که دلیل است بر اینکه خداوند در افعال ما دخالت دارد. اول: آیاتی که می‌گوید: خداوند «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» است. سوره انعام، آیه ۱۰۲. دیروز اشاره کردم. «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ». «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» ربوبیت چیست؟ ربوبیت در فعل است. افعالی که انجام می‌شود. افعال خدا به اختیار خود او، افعال ما به اختیار خود ما [...] «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» در ربوبیت. «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» در مقابل شیء چیست؟ لاشیء. آیا افعال ما لاشیء است؟ بله، معمولاً وقتی بازاری می‌گوید شیء، خیال می‌کنیم چیز مشت‌پرکنی است. یعنی این شیء نیست؟ احیاناً شیء تر است. گربه‌ای که آن‌جا ایستاده است، شیء است. اما اگر بپرد و یک لقمه بردارد و فرار کند، این شیء تر است. ایستادن گربه مطلبی نیست. اگر به عمق مطلب دقت کنیم، شیء در مقابل لاشیء است. نمی‌گوید: «خالق کل ماده» خیر. «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» اشتباه است که آدم گمان کند که شیء فقط ماده شیء است. خیر، حرکت شیء. ماده شیء را که خداوند آفریده است، چه اشیاء مکلفه و چه اشیاء غیرمکلفه، حرکت این‌ها هم... منتها در خلق خود انسان، کسی احتمال نمی‌دهد که انسان‌ها دخالت دارند. ولی در

فعل انسان‌ها، آدم‌ها خیال می‌کنند که خدا انجام می‌دهد. «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ» چون کلیت خلق مربوط به او است، پس عبادت هم در انحصار او است. اول ربوبیت است، بعد «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» است و بعد عبادت است.

- وجود، شیء است؟

- وجود به معنای اسم مصدری که موجود است، بله.

- پس خداوند هم موجود است.

- جواب شما را دادم. در مورد شیء مخلوق بحث می‌کنیم، نه شیء خالق، نه کل شیء. و آلا خداوند خالق نفس خود می‌شود. این بحث‌ها قبلاً گذشت که اگر ما در تکوین بحث می‌کنیم، تکوین ما یحتاج الی التکوین است، اما خود او کائن است و ازلیت دارد و این‌ها، اینکه داخل بحث نیست. «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ» اینجا یک بحث است. خداوند آسمان را خلق کرد، زمین را خلق کرد، من را خلق کرد، انسان را خلق کرد، ما دخالتی نداریم. اما در افعال ما خالق است، منتها خالقیت در این جا جبر است، خالقیت در این جا «أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ» است. یعنی فعلی که من انجام می‌دهم، چه فعل خیر باشد، چه فعل شر باشد، خدا هم در این فعل خالقیت دارد، منتها خالقیت. من خالق نیستم.

حضرت عیسی (ع) - البته این معجزه است - خالق نبود، لفظ خالق بر او... «إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي» لفظ خالق، خالق نبود. اصل خالقیت برای چه کسی است؟ برای خدا. [...] در ابعاد مختلف. افعالی که ما انجام می‌دهیم... می‌خواهیم ذی‌المقدمه را بحث کنیم. افعالی که مقدمات است برای ذی‌المقدمه‌ای، کارهایی را انجام می‌دهیم که مقدمه است، ترتیب می‌دهیم، برای اینکه این فعل انجام شود. این فعل که انجام داده می‌شود، مخلوق است. خالق آن کیست؟ الله است. ولكن در این خالقیت الله، اختیار من دخالت دارد. من خالق نیستم. ما به معنای واقعی خلاقیت نداریم، ما خالق نیستیم.

پس این جا مطلب بین شد که شرکت در کار نیست، در خالقیت شرکت نیست. حضرت عیسی (ع) با خدا، خدا با عیسی، در خالقیت طیر من الطین یا «فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا»^۲ خیر. اشاره با عیسی است، گل درست کردن با عیسی است که خالقیت

۱. مائده، آیه ۱۱۰.

۲. آل عمران، آیه ۴۹.

نیست، اراده‌ای که این گل گوشت شود و در این گوشت روح ایجاد شود، این با الله است. «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» خداوند در افعال اختیاری ما، در تحقق فعل به عنوان خالقیت و ایجاد دخالت دارد، ولیکن ایجاد اضطراری نیست. اگر ما این کار را نمی‌کردیم، خداوند انقتال امام حسین را ایجاد نمی‌کرد. اگر ما این راه را نمی‌رفتیم و این مقدمات را انجام نمی‌دادیم، خداوند آن ذی‌المقدمه را ایجاد نمی‌کرد. پس ایجاد کل افعال اختیاریه که ذی‌المقدمه است، به اراده الهی است. ولیکن چون ما درصدی اختیار داریم، همین درصد اختیار موجب ثواب و عقاب و جزاء و این حرف‌ها است.

آیه دیگر، سوره ۱۳ (رعد)، آیه ۱۶: «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» واحد است در خالقیت کل شیء. این احدیت در فعل را هیچ‌کس ندارد، حتی رسول الله (ص). رسول الله نمی‌تواند به عنوان محمد بن عبدالله اراده کند دست من تکان بخورد، نمی‌تواند. یک در میلیارد، یک در میلیون، یک در هرچه حساب کنید، در فعل اختیاری من دخالت ندارد. اما خداوند در فعل اختیاری مختارین دخالت دارد، در آن بُعدی که عدل است. البته شرکت نیست. «قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ». در «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» قهار است. این‌طور نیست که مغلوب واقع شود، همیشه غالب است.

سوره ۳۵ (فاطر)، آیه ۳: «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ» ایجاد، خلق است. ما که ایجاد می‌کنیم، مقدماتی درست می‌کنیم، آبگوشت درست می‌شود، خدا اراده نکند، آبگوشت درست نمی‌شود، زهرمار درست می‌شود، هیچ چیز درست نمی‌شود. «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» خود رازقیت، خود رزق یا طرف الهی است یا وسائط. اگر خدا وسائط را اراده نکند، این رزق نخواهد بود.

باز در سوره ۳۹ (زمر)، آیه ۶۲: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» حصر است. «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ» «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ» چیست؟ که به حرف اول برمی‌گردیم، فعل هم مواد است، هم افعال است. خداوند وکیل است علی افعال ما. وکیل است علی افعال ما، موکل او خودش است. ما که موکل نیستیم، اگر موکل هستیم، به این معنا است «فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»^۱ ما چه بر خدا توکل کنیم چه نکنیم، خداوند هم در مواد افعال ما دخالت دارد و هم در خود افعال ما «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ»، قاهریت دارد. اگر خدا

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

نخواهد، تمام عالم هم اراده کنند، یک مگس تکان نمی خورد. قاهریت در افعال چنین است.

- [سؤال]

- منتها جبر نیست. جواب دادم. خود اختیار اضطراری است، ولی افعالی که با اختیار انجام می شود، اختیاری است. خود وجود ما...

- [سؤال]

- بله. خداوند ما را ایجاد کرده است. ولی ما در همه افعال خود مضطر هستیم؟ خیر. در اصل وجود مضطر هستیم، در اصل اختیار چطور؟ ما در اصل اختیار، مختار نیستیم، نمی توانیم اختیار خود را سلب کنیم. در اصل اختیار ما...
- خود این اصل اختیار هم برای خدا است.

- ولی به ما داده است. تفویض اختیار به این معنا است.

آقایان اینها را یادداشت کنید، من تمام اینها را بررسی کردم، اینها را از دست ندهید. سوره ۲۵ (فرقان)، آیه ۲: «وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا» خلق با او است، تقدیر هم با او است. نه خلق ماده، تقدیر ماده. تقدیر ماده از منها و شماها است، اما لولا ارادة الرب که «عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكَيْلٌ» و خالقیت رب این تقدیر حاصل نمی شود. سوره ۳۶ (یس)، آیه ۳۶: «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا» ازواج مرکبات است، مگر افعال ما مرکب نیست؟ همان طور که مواد فعل مرکب است، پس تمام مخلوقات مرکب هستند. تمام مخلوقات جهان هستی مرکب هستند. پس «خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ» این تعبیر است.

- [سؤال]

- مرکب هستند، مگر فعل مرکب نیست؟

- [سؤال]

- مادّی هستند، پس چه هستند؟ مگر افعال ماده نیستند؟ مادّی هستند، افعال ما مادّی هستند، حتی علم ما...

- [سؤال]

- انرژی مادّی است. ما یک ماده داریم و یک مادّی. مادّی آن است که منبثق از ماده است، برخاسته از ماده، مادّی است. ما غیر از حق سبحانه و تعالی، هرچه داریم که لفظ شیء بر آن اطلاق شود یا ماده است، یا مادّی است. یا ماده است، یا نیرو.

نیرو برخاسته از ماده است. و لذا ماده باز شود، نیرو می شود. نیرو بسته بشود، ماده می شود. سومی در کار نیست.

- [سؤال]

- یکی از آن ها بود. حالا دارم عرض می کنم. تمام جهان هستی غیر از الله، مرکب است. ما بسیط مطلق نداریم، مگر افعال ما بسیط است؟ مرکب است، منتها ترکیب، احیاناً ترکیب عقلی است. معقولات ما ترکیب دارد، ترکیب عقلی. ترکیب عقلی، ترکیب قلبی، همه چیز ما مرکب است و خداوند واحد علی الاطلاق است. یا در باب عیسی که دو آیه در قرآن شریف داریم: «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» اذن خالقیت است، اذن خالقیت واقعی این است. ولکن خالقیت عیسی، خالقیت نیست. یک گلی را برداشته و چنین کرده...

- [سؤال]

- برای اینکه «هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ» این چه خالق است؟ همین را هم می گیرد. - این مثل آب است که می گوئیم آب سیراب کننده است، در واقع سیراب کننده واقعی خداست. این آب در طول طاعت خداست. این خلقت عیسی هم همین طور است، در طول طاعت خداست.

- خلقت عیسی واقعاً خلقت نیست.

- [سؤال]

- بله، «كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ». «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» «أَخْلُقُ لَكُمْ» این را همه بلد هستند، این مجسمه سازها بهتر از عیسی بلد هستند، این طور نیست که عیسی مجسمه ساز بود، خیر. یک مقداری گل را برداشت و شکل پرنده ساخت. «أَنِّي أَخْلُقُ» اختصاص نیست، اختصاص «أَنِّي» در بُعد این است که بعداً اذن الهی می آید و الا اگر تمام مجسمه سازان عالم جمع شوند، یک مورچه نمی توانند درست کنند. «أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ» نفخ هم با عیسی است، گل درست کردن به صورت طیر با عیسی است.

- ظاهراً در یک جای دیگر هم همین ها آمده است.

- الآن می خوانیم. «فَأَنْفُخُ فِيهِ» برای عیسی است. اصلاً غیر عیسی قشنگ تر هم نفخ می کند، قوی تر هم نفخ می کند. «فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ» در دو بُعد: یکی جسم و

۱. آل عمران، آیه ۴۹.

یکی روح. گِل جسم است، باذن الله گوشت می‌شود، استخوان می‌شود. روح در آن می‌دمد، اذن الله است. پس چه کاری برای عیسی است؟ در این مثلث یک چیز برای عیسی است که احیاناً بقیه هم بهتر از عیسی بلد هستند. اما برای عیسی به حساب کرامت الهیه، خداوند در مجلای این گِل را فوت کردن، گِل را جسم می‌کند و فوت را در روح می‌کند.

- [سؤال]

- آن مطلب دیگری است، آن همگانی است.

- [سؤال]

- در بحث جبر و تفویض همان می‌شود.

- این همگانی است.

- اگر خداوند اراده نکند که ...

- آن همگانی است. ما دوتا گفتیم. یکی همگانی است، یکی اختصاصی است.

این جا هم همگانی دارد هم اختصاصی. همگانی این است که گِل را بردارد و این کار را بکند، ولیکن به همین جا اکتفا کنیم؟ فایده ندارد، اختصاصی این است که این گِلی که عیسی می‌خواهد نبوتش را اثبات کند، عیسی در آن فوت کند، این را خداوند اراده می‌کند، نسبت به دیگران نمی‌کند. پس همان‌طور که می‌فرمایید یک بعد آن همگانی است. ما در این جا داریم بُعد خصوصی آن را عرض می‌کنیم.

دومی، سوره مائده، آیه ۱۱۰: «إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي» این جا «بِإِذْنِي» است. «تَخْلُقُ بِإِذْنِي» [...] «فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي». «فَتَنْفُخُ فِيهَا» هم اذن است، اما اذن عام است، ما در مورد اذن عام بحث نمی‌کنیم. این «فَتَكُونُ طَيْرًا» با نفخ او، نفخ او اشاره است، تکون طیری، چه در بُعد جسمی و چه در بُعد روحی، اذن الله است که خالقیت است. پس این منافاتی با خالقیت الله ندارد و لذا آیه دیگر که می‌فرماید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۱ در مراتب سته خلق انسان است که پنج مرحله، مرحله جسمانی است و یک مرحله «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» می‌خواهد چه بگوید؟ نمی‌خواهد بگوید ما خالق‌هایی داریم، خیر. در این جا دو مطلب وجود دارد که بحث آن به‌طور مفصل در سوره ۲۳، آیه ۱۴، سوره مؤمنون است.

۱. مؤمنون، آیه ۱۴.

دو مطلب در این جا وجود دارد: یکی اگر فی الواقع خالق‌های دیگری هم باشند... ولی این خالق اصلی از همه این‌ها بهتر است، ربطی ندارد. «وَلَيْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۱ خالق او است. دیگران ولو مستخلف باشند، باز باید او را عبادت کرد، اگر خالق باشد. بعد دوم: «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» به طور مجاز، یعنی کسانی هستند که کارهایی را به صورت عادی انجام می‌دهند که خالق هستند، ولی اگر به آن‌ها اطلاق بشود، ولی خداوند «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» است.

سوم، خالقین در بُعد جمعیت صفات باشند، مانند «نحن» که قرآن می‌فرماید. یعنی خداوند خالقیت‌هایی دارد، ولیکن احسن خالقیت‌های او در چیست؟ در انسان است. این سه بعد. اما بُعد چهارمی دیگر نیست که واقعاً خالق‌هایی باشند که به طور مفوض یا به طور ذاتی، چه مفوض، چه ذاتی. چه ذاتی خالق باشند، چه به طور مفوض واقعاً خالق باشند، ما نداریم.

در این قسمت آیاتی که راجع به دخالت خداوند در خالقیت است، این جا مطلب را بین کرد. یعنی هم دخالت است، هم خالقیت است که خالقیت مربوط به او است. بله، ما فاعلیت داریم، اختیار داریم، ولی فاعلیت ما خالقیت نیست. این جزء اخیر علت تامه است که «یوجد الموت، یوجد الحیات» و لذا «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ»^۲ یکی از هشت بخشی است که در این جا ما باید بحث کنیم، این مورد اول. دوم: «الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» حیات معلوم است که زنده شدن اراده الهی است، شکی نداریم. مگر نمرود بیاید و بگوید: «أَنَا أُحْيِي وَ أُمِيتُ»^۳ اما موت، در موت حرف است. آیا انسان می‌تواند بدون اراده خدا خودکشی کند؟ می‌شود بدون اراده خدا کسی انسان را بکشد؟ خیر. آیات در این مطلب بسیار است که موت در انحصار حق سبحانه و تعالی است. سوره ۳ (آل عمران)، آیه ۱۴۵: «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا» منتها مؤجّل دو مؤجّل است: یا مؤجّل اجل حتمی است، یا مؤجّل اجل معلق است، هر دو مؤجّل است. «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ» هیچ نفسی، یعنی ذو حیات، کسی که ذو حیات است، حیوان باشد، انسان باشد، فرشته باشد، جن باشد، چه باشد، چه باشد، البته نفس غیرالهی، خدا راجع به غیر خودش صحبت می‌کند. «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا

۱. لقمان، آیه ۲۵.

۲. ملک، آیه ۲.

۳. بقره، آیه ۲۵۸.

بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُّوجَّلاً» تحقق موت بدون اراده الهی ممکن نیست. حال یا به صورت معجزه، مانند ابراهیم که او را در آتش انداختند و چنین شد، یا به صورت عادی که احیاناً اتفاق می‌افتد، احیاناً به ما نشان می‌دهند. آن‌هایی هم که احيانی نیست و نوعی است، انسان گمان می‌کند به فلانی چاقو زدند و مُرد، خیر. شکم فلانی را تکه تکه کردند، بعد هم وصله کردند، زنده ماند. فلانی از روی تخت افتاد، دنده او شکست.

من به خاطر دارم، ما همسایه آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی بودیم، همسایه دیوار به دیوار بودیم که در آخر خداوند به او توفیق داد و با شاه مخالفت کرد و به آن سرتیپ گفت: برو به آن سگ بگو تو پارس کردی یا ما؟ خود آقای بهبهانی می‌گفت. من به آن سرتیپ گفتم: برو به شاه بگو... شاه گفته بود که شما بیرون بروید، ابتدای انقلاب بود. ایشان به آن شخص گفته بود که برو به شاه بگو تو پارس کردی، پاچه مردم را گرفتی یا مردم تو را اذیت کردند؟ تلفن او را قطع کردند [...] آقای بهبهانی یک شب می‌گفت: دنده من شکسته است. گفتم: از روی تشک؟ گفت: در خواب غلتیدم، افتادم. اشخاصی هستند که به آن‌ها مشت می‌زنند و هیچ اتفاقی نمی‌افتد. حساب دارد. با از روی تشک افتادن که دنده نمی‌شکند. البته مواردی است که اختصاصی نشان می‌دهند، مواردی است که به صورت عام است. بوجه عام «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» موت به اراده الهی است. شما تمام اسباب موت را ایجاد کنید، دو حالت دارد: یا وقت موت او اجل حتمی رسیده است، توافق است، توافق است، شما که نمی‌دانستید، شما فلانی را با چاقو او را زدید و کشتید، او کشته شد. اگر این اجل حتمی است، همین الآن باید کشته بشود، اگر چاقو هم نمی‌خورد، می‌مُرد. یک مرتبه اجل معلق است. اجل معلق هم، معلق بودن و محوّل بودن موت به این است که یک اتفاقی بیفتد، در این جا چاقو است، یک وقت هم مثلاً از تشک افتادن، دنده شکستن و مُردن است، چنین چیزی است. پس چه اجل معلق باشد و چه اجل حتمی باشد، این موت که... همان‌طور دخول روح در بدن به اراده الهی است، «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ» همه عالم جمع شوند نمی‌توانند به یک شپش روح بدهند، حتی جسم شپش را نمی‌توانند خلق کنند، همین‌طور هم خروج روح است.

۱. مؤنون، آیه ۱۴.

البته ظاهراً عواملی در حیات است، این عمل جنسی انجام می‌شود، بعد مراقبت می‌کنند، بعد چه می‌کنند. بعد «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ» می‌شود. عوامل است، ولی این‌ها خالق نیستند و ایجادکننده روح نیستند، ولو مقدمات هستند. همچنین پس گرفتن روح در موقع موت که یا اجل معلق باشد، یا اجل حتمی باشد، این اراده الهی است و کس دیگری دخالت در مقدمات دارد، اما اصل ازهاق روح به اراده الهی است.

سوره ۵۳ (نجم)، آیه ۴۴: «وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا» به‌طور کلی اِماتِه و اِحیاء به اراده حق سبحانه و تعالی است. سوره ۸۰ (عبس)، آیه ۲۱: «ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ» مگر خدا شریک دارد؟ در اِماتِه که دخالت نیست. «ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ». سوره غافر، آیه ۱۱: «قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ» اِماتِه دو مرتبه، اِحیاء دو مرتبه. یک مرتبه، دو مرتبه، هرچه. هر اِحیاء و هر اِماتِه‌ای که مربوط به حق سبحانه و تعالی است. سوره بقره، آیه ۲۵۸: «قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ» ابراهیم به نمرود فرمود، نمرود گفت: «أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ» سرش نشد که اِحیاء و اِماتِه چیست. گفت: «أَحْيِي» کسی مستحق قتل است، او را نمی‌کشم، «أُمِيتُ» کسی که مستحق نیست، می‌کشم. ابراهیم دید عقل او نمی‌رسد، «قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» اینجا دیگر جوابی نداشت بدهد.

به قول مرحوم آشتیانی بزرگ می‌فرمود: وقتی با آن فیلسوف آلمانی بحث می‌کردم، قبول کرد که پیغمبر اسلام پیغمبر است، ولی می‌گفت خاتم نیست. گفت: خود او که پیغمبر است، اگر گفت خاتم هستم، درست است؟ گفت: بله. گفت: «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ». یا اینکه سوره بقره، آیه ۲۸: «فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» تمام این مراتب مربوط به حق سبحانه و تعالی است. این قضیه اِحیاء و اِماتِه است.

الحسنات و السيئات، این محور بحث آینده است، آقایان مطالعه کنید، سوره نساء. حسنات و سيئات، انسان یا کاری که می‌کند، حسنه است، یا کاری که می‌کند، سیئه است، یا صورتاً خود او انجام می‌دهد، یا برای او انجام می‌شود. اگر انسان کاری کرد که حسنه ایجاد شد، صورتاً خود او انجام داده است. اگر دیگران کاری کردند، چه من کاری بکنم یا نکنم. اگر دیگران کاری کردند که برای من حسنه انجام شد، باز هم حسنه است. آیا هر دو «اصابة الحسنة» است یا خیر؟ آیا فقط اصابة الحسنة این است که دیگری کار خوبی بکند، برای من خوب انجام شود یا خیر؟ اگر خود من مقدماتی

انجام دادم و کار خوب انجام شد، اصابه است؟ چون ممکن است من مقدمات خوب را انجام دهم، ولی حسنه انجام نشود، یا احیاناً سیئه انجام شود. پس در این آیه بیشتر دقت کنید، اضافه بر آنچه در تفسیر یادداشت شده است، اکتفا نفرمایید، من هم اکتفا نمی‌کنم. دقت کنید، این «إصابة الحسنه» و «إصابة السيئه» که در انحصار موت و حیات نیست، در انحصار تمام حسنات درونی و برونی است. «إصابة الحسنه و السيئه العقلية، قلبية، جسدية» اعمال خارجی، اعمال متصل، اعمال منفصل، کارهایی که انسان انجام می‌دهد یا نمی‌دهد، کارهایی که دیگران انجام می‌دهند یا نمی‌دهند، اگر نتیجه این است که حسنه‌ای از درون یا از برون به من وارد شد، سیئه‌ای از درون یا از برون به من وارد شد. می‌گویند: «قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدِ اللَّهِ» سوره نساء، آیه ۷۸. «وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ» خداوند دارد تنبیه می‌کند و مذمت می‌کند کسانی را که تقسیم کردند. هر چه خوبی می‌رسد از طرف خداست، هر چه بد می‌رسد از این است. بین خدا و رسول مشاقه می‌کنند. هر چه خوب است، از خدا است، خوب خوب خوب. اما هر چه بد است، از دین این است. می‌خواهند چه کار کنند؟ بگویند: آن خوب خوب است، ولی پیغمبر هر چه می‌گوید بی‌خود است، چون هر چه سیئه است، از او می‌رسد. می‌خواهند هم خدایی باشد، اما کار خدایی انجام ندهند. مانند بعضی ملادریش‌ها. «وَإِنْ تُصِيبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» عین عبارت آن‌ها است «وَإِنْ تُصِيبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ» آن قدر تو نکبت هستی، معاذ بالله یا محمد که هر چه سیئه و مرگ است و بدبختی است و گرسنگی است و فقر است «مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدِ اللَّهِ»...